اوشبو كتابنی اوقوغوچی عبدالرحیم

یك حكایت

بو كتاب باصمه سنه رخصت بیرالدی پیطربورغده
۲۸ نچی غنوارده ۱۸۸۷ نچی یلده

بو كتاب قزان اونیویرسیتی ننك طبع خانه سنده باصمه اولنمشدر
توبان قورصا آولی ننك شمس الدین حسین اوغلی ننك خراجتی
ایلان ۱۸۸۷ نچی یلده

بسم الله الرحمن الرحیم

یک حکایت یاددارم از رسول * باد مقبول همهء اهل قبول
تاکه معلوم تو کردد همتش * تاچه حدست امتانرا شفقتش
بعد ازان آیم بمدح چهاریار * ای برادر یک زمان تو کوش دار
جمله شبها مصطفی بیدار بود * اتفاق یک شبی خوابش به بود
اندران شب هم بفرمان خدا * این ندا آمد بکوش مصطفی
که محمد خواب تو زبنده نیست * هرکه در خدمت نباشد بنده نیست
آفریدم من ترا از بهر آن * تا شوی پشت پناه امتان
چون به پردازی بخواب نیم شب * کردم اکنون امتانترا غضب
دوزخ اندازم همه از عام وخاص * یک تن از ایشان نکردانم خلاص
چون شنید این قصه را خیر البشر * شد از انجا امتی کویان بدر
رفت از بجا وندیدش هیچ کس * داند اورا عالم الاسرار بس
چونکه دوروزی کذشت این قصه را * خون دل خورند یاران غصه را

جمله یاران از رسول اشتیاق * ناله میکردند از درد فراق
عاقبت روز سیوم بعد از نماز * جمله نزد عایشه رفتند باز
چون پرسیدند ام المؤمنین * داد ایشانرا جواب این چنین
گفت دوش آمد اورا از حق عتاب * امتانرا آیت از بهر عذاب
چونکه آیت بگوش او رسید * شد بیرون او زحجره کس اورندید
این چنان برخواست از یاران غریو * لرزه افتاد اندرون جن دیو
جمله یاران ناله وزاری کنان * رو بصحرا آوریدند آن زمان
ناگهان دیدند یک چوپان زدور * گشت پیدا در دل ایشان سرور
نزد او رفتند پرسیدند ازو * که خبرداری زپیغمبر بگو
شد دو سه روز یکی گم کردیم ما * وزفراقش خون دل خوردیم ما
آمدیم اکنون بجست جوی او * نیست مارا زنده کی بیروی او
گفت من که مصطفی راندیده ام * بلکه اورا از کسی نشنیده ام
لیک سه روزاست آواز خروش * از درون کوه می آید بگوش
میرسد برگوش من هرساعتی * نالهٔ او امتی وا امتی
جانوران از نالهٔ اوخسته اند * از چرا کردن دهن رابسته اند
هرزمان از دیده میرانند آب * بسته اند از راه دیده راه خواب
من نمی دانم که آن آواز کیست * زین همه نالیدنش مقصود چیست
چون شنیدند این خبررا آن گروه * رو یش آوردند ایشان سوی کوه
شد نمایان از درون کوه غار * در درون کوه آن صدر کبار

سر به سجده ماند پیش بی نیاز * با خدای خویشتن میکفت راز
بس میرفت ازدو چشمش خون دل * روی پاك او فرو رفته بگل
گریه میکرد وهمی کفت یاالله * تانه بخشی امتانرا کناه
من نبردارم سر خود از زمین * تابروز حشر مانم این چنین
این چنین میکفت می نالید زار * اشك می بارید چون ابر بهار
چون شنیدند این فغانش رازار * جمله راازناله یش خون شد جکر
کفت صدیق ای شفیع المذنبین * ازکرم بردار سررا از زمین
آنچه من در عمر طاعت کرده ام * وآنچه در دنیا عبادت کرده ام
آن ثواب را از برای امتان * دادم ای پیغمبر آخر زمان
کفت پیغمبر که اورای رفیق * کرچه هستی بنده یار وشفیق
لیك ازین شفقت نباشد هیچ نفع * این خطا بااین نکردد هیچ دفع
بعد ازان خطاب عادل هم چنان * کفت ای غم خوار جمیع امتان
چونکه خود فرموده بودی بارها * عدل بهتر ازجمیع کارها
هر عدالت کز من آید در وجود * وآنچه کردم در جمیع عمر خود
کردم آن جمله فدای امتان * غم مخور دیکر برای امتان
لطف کن بردار سررا ازمین * تابو بینم آن جمال نازنین
کفت حضرت این سخن نبود روا * عدل تو نبود بدرد من دوا
بعدازانش کفت عثمان این چنین * ای پیغمبر سر بر دار از زمین
آنچه من خیرات کردم در جهان * وآنچه قرآن جمع کردم اجر آن

جمله را دادم بامت یارسول * التماس بنده را میکن قبول
کفت نکشاید بانها کارمن * کی باین آسان شود دشوار من
بعد از ان کفتش علی المرتضی * از سر اخلاص پیش مصطفی
آنچه کردم من غزا در راه حق * وآنچه کردم خبرها در کاه حق
صرف کردم امتانرا همه * امتان عاصیانت را همه
از سر لطف کرم سر را بکن * در مقام خویشتن مأوی بکن
تاهمه کردیم از تو مستفید * نامرادانرا مکر دان نا امید
کفت پیغمبر کز ینها سود نیست * هیچ ازین بخشش مرا بهبود نیست
زین سخن مقصود حاصل کی شود * بندهٔ مطلوب حاصل کی شود
هر که اعمال خودش از نفل وفرض * پیش حضرت کرچه میکردند عرض
عرضهٔ ایشان نیفتاد در قبول * یکدم از کریه نیاسودی رسول
این عزیزان چون شدند در پیش او * جمله عاجز آمدند از کفت او
چون نشد مقصود حاصل این همه * کس فرستادند نزد فاطمه
جمله میکفتند از که تابمه * ظاهرا ازوی کشاید این کره
چون باآن خیر النساء کردند خبر * یك زمان بکرفت چادر را زسر
شد روان سوی پدر مانند باد * پیش حضرت چون رسید آن نیك ذات
دید اورا در عجایب حالتی * شد ازان حالت مرورا وحشتی
کفت ای باباچرا کشتی چنین * ازچه رو بنهاده تو بر زمین
هیچ وقتی این چنین باخوار زار * کس ندیده بودز یباب قرار

صبر میکردی همیشه در بلا * این چنین در غم نبودی مبتلا
کفت حضرت چون نباشم این چنین * نیست چزی نزد من بدتر ازین
آیت آمد شب مرا وقت سحر * امتانرا بسوزم در سقر
در میان امتان از شیخ وشاب * در شوند ایشان کرفتار عذاب
چون زمادر وپدر بکذشته ام * در دو عالم امتنارا کشته ام
تا که ایشان در سرای آخرت * جمله می یابند از حق مغفرت
فاطمه کفت اکر از بهر این * ای پدر این چنین باشی غمین
غم مخور ای سرور پیغمبران * جان خود سازم فدای امتان
وآنچه کردم طاعت از بهر خدا * جمله را بر امتان کردم فدا
وآنچه خواهم کرد طاعت بعد ازین * هم بو بخشم سر تو بردار از زمین
کفت حضرت کار طاست دیکرست * کردن امت را شفاعت دیکرست
کس بطاعت میکند خود را خلاص * کی تواند کرد کار عام وخاص
فاطمه چون دید در نزد پدر * کفت وکوی او نیامد کارکر
کشت ازنزد پدر چون نامید * روبسوی حق تعالی آورید
سر برهنه کردو در سجده فتاد * سیل خونین از ره دیده فشاند
کفت ای پروردکار انس وجان * دست کیر جملهٔ درماندکان
ای خداوند کریم کارساز * از نیاز اهل عالم بی نیاز
بیکسانرا چون توی فریادرس * کی رسد غیر تو فریادکس
ای کریما حرمة اشك پدر * از کناه امتانش بر کذر

این کیزك راخدایا شادکن * جمله امت‌را زغم آزادکن
آندران ساعت بحضرت جبرائل * مژده آورد ازرب جلیل
گفت میگوید خداوند رسول * من دعاء فاطمه کردم قبول
جمله امت را بیامرزیده‌مش * ازسرلطف کرم بخشیده‌مش
چون شفیع آورد باآب چشم * آب چشم‌ازمافرو بنشاند خشم
کرطلب کردی همه اهل جهان * جمله رابخشیدمی در یك زمان
چون شنید این مژده از روح الامین * بعدازان برداشت سر رااززمین
تا نبخشد امتانش را خدا * آن‌عالی همت نه‌جنبیدش‌زجا
زآب چشم مصطفی وفاطمه * مغفرت شد امتانرا خاتمه
امتانرا مهربان خیر البشر * پشترست از مادرست وازپدر
هرکسی کو دوست‌دار مصطفی است * دوست دارچاریار باصفا است
هست نظمی پرسیاه‌روی فقیر * از کرم اورا خدایا دستگیر

تمت الکتاب المستطاب بعون الله المستعان والیه یرجع والمآب

یحلامقن کنات قلدیلار یوبزلار رنکنه صحره عه

عی حیلامقن

کنات قلدیلار

یوبزلاری رنکی صحره عی عبرطها ینکلی مسمن

آتلنر حان کورمده برکنوچ یراودن اوزلدی

ظاهر اولده آثار رنکنک کونکل لرینه نشاطلق

نشئید ام ایتیمادوس ی آیه کیله دوز

لر دور قلمان ردور